

هو العليم

اقسام علم اجمالی و مدرکیت آن برای فحص از مخصص

نقد دیدگاه مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص - جلسه هفتادونهم

استاد

آية الله حاج سيد محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته عرض شد که علم اجمالی به وجود مخصّصاتی که در دایره کتبی که بایدینا هستند را دلیل بر وجوب فحص می دانند. اشکالی که در اینجا به وجود آمد این بود که اگر به مقدار معلوم بالاجمال خودمان نسبت به عامی که می دانیم در لسان روایات وارد است، در این کتب علم به مخصّص پیدا کنیم از جهت تطابق بین علم قطعی و معلوم بالاجمال ابتدایی ما، موجب انحلال علم اجمالی می شود، بنابراین در مورد بقیه عمومات دیگر نیازی به تفحص در این کتب نداریم گرچه به مخصّص هم برخورد کنیم.

دیدگاه ابتکاری مرحوم نائینی در تقسیم علم اجمالی به مرسل و معنون

مرحوم نائینی در اینجا بحثی را مطرح کرده اند^۱ که این بحث جزء ابتکارات ایشان به حساب می آید و قبلاً به این شکل مطرح نبوده است و آن بحث این است که این علم اجمالی ما دو صورت دارد؛ علم اجمالی یا مرسل است یا معنون. اگر مرسل باشد به این معنا است که علم اجمالی هیچ جنبه عنوانی به خود نمی گیرد؛ بلکه بر یک امر به خصوص تعلق می گیرد مانند شک بین خمسه و عشره یا خمسه و اکثر، در صورتی که انسان علم به دین نسبت به زید داشته باشد. در اینجا علم به دو طرف تعلق گرفته است یعنی طرف علم اجمالی ما دو چیز است؛ یا خمسه است یا **أكثر من الخمسة** و با **أداء الخمسة** شک در آید می شود، شک می شود شک بدوی و در صورت شک بدوی علم اجمالی ما هم منحل می شود چون بقاء تکلیف استصحاباً به بقاء موضوع آن تکلیف است که عبارت از دایره علم اجمالی باشد. وقتی که دایره علم اجمالی از بین رفت دیگر نمی توانیم آن تکلیف را استصحاب کنیم. این مسئله به خاطر این است که آن تکلیف باقی است تا مادامی که اطراف علم اجمالی به حال خودشان باقی باشند و همان طوری که قبلاً عرض کردیم در صورت خروج یکی از اطراف از دایره علم اجمالی، تبدل موضوع می شود و به واسطه تبدل موضوع، دیگر [جایی] برای استصحاب باقی [نمی ماند] چون یکی از ارکان استصحاب عبارت از بقاء موضوع است. این در مورد این [بود] که دایره علم اجمالی ما مرسل باشد.

اما اگر علم اجمالی ما معنون باشد یعنی علم اجمالی به عنوان تعلق گرفته باشد، این تعلق به عنوان در اینجا موجب وجوب فحص در باقی مخصّصات از بقیه عمومات می شود. ایشان در اینجا مثالی می زنند؛ می فرمایند: در صورتی که ما علم به دین نسبت به زید داشته باشیم، در اینجا علم اجمالی ما به پنج یا بیشتر تعلق

^۱ فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۴۳.

نگرفته است؛ بلکه علم اجمالی ما **بما قُرّر و ضُبِطَ فی دفتر الشركة** تعلق گرفته است. بنابراین این عنوان تقرّر بالدفتر طرف برای علم اجمالی ما است و در صورتی که ما به علم اجمالی دیگری شک داشته باشیم، آن علم اجمالی از دایره این علم اجمالی خارج هست، من باب مثال مسئله پیش خودمان بین خمسة و بین اکثر من الخمسة هست یا دور می زند در صورتی که ما خمسة دراهم را اداء کردیم، در اینجا گرچه علم اجمالی اول ما منحل می شود؛ اما علم اجمالی دوم به آنچه که در دفتر است و آن مبلغ مورد دین برای زید است به حال خودش باقی می ماند و انسان در اینجا باید بما فی الدفتر مراجعه کند.^۱

نقد دیدگاه مرحوم نائینی

مطلب اول

مطلبی که قبلاً بالأجمال و بالإشارة عرض شد این بود که تعنون علم اجمالی به عنوان هیچ وقت موجب تنجّز وجوب فحص در سایر موارد مشکوک نخواهد بود. به صرف اینکه الآن ما بدانیم ما قُرّر فی الدفتر آن مبلغ مورد دین برای زید است موجب نمی شود که شما از بقیه موارد تفحص کنید. مثلاً اگر شما به دفتر مراجعه کردید و قضیه در خود دفتر بین خمسة و عشرة مشکوک بود، آن وقت چه؟! چطور این عنوان در اینجا موجب وجوب فحص است؟! اگر شما به دفتر مراجعه کردید و با تفحص در اوراق و امثال ذلک تناقض ها و تعارض هایی در آنجا پیدا کردید، تاریخ ها عوض و بدل شده بود به نحوی که برای شما شک پیدا شده است بین اینکه در خود این چیزی که در دفتر است آیا پنج درهم در اینجا برای زید ثابت است یا ده درهم؟! یعنی امر دائر بین پنج درهم و ده درهم است، در اینجا چه؟! ما در همین جا نقل کلام می کنیم، اگر پنج درهم را در اینجا بپردازد آیا شک نسبت به زائد در اینجا [منحل نمی شود؟!]. مگر علم اجمالی منحل نمی شود؟! این شک بدوی می شود؛ پنج درهم را پرداخته است و شک در زائد می کند، در خود فی الدفتر شک می کند، اصلاً ما به علم اجمالی اول کار نداریم، اصلاً فرض می کنیم که علم اجمالی در کار نبوده است، یک علم اجمالی بیشتر نیست و آن علم این است که می دانم آنچه که در دفتر مقرّر است آن مبلغی است که باید به زید بپردازم. به دفتر مراجعه می کنم و شک دارم که آن چیزی که در دفتر است پنج درهم است یا ده درهم. تاریخ ها را نگاه می کنم، بدهی ها و بستانکاری ها را نگاه می کنم، طلب ها و وصول ها را نگاه می کنم، من حیث المجموع نمی دانم کدام است، گیج شدم که آیا زید این مبلغ را داده یا نداده است؛ اگر داده باشد من بدهکار هستم و اگر نداده باشد از بدهی من نسبت به او کم می شود، وقتی که می بینم در خود دفتر قضیه مشکوک است بنابراین این علم اجمالی به واسطه

^۱ فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۴۵.

پرداخت و تیقن در خروج یکی از دو طرف منحل می شود.

... پس در جایی که علم اجمالی ما معنون باشد و اطراف علم اجمالی به عنوان تعلق گرفته باشد دیگر موجب وجوب فحوص از موارد مشکوک نخواهد بود. این یک مطلب.

مطلب دوم

مطلب دیگر اینکه وقتی به دفتر مراجعه کردیم متوجه شویم که من باب مثال الآن زید ده درهم [طلب] دارد؛ یعنی دفتر به نحو و نوعی بود که در آنجا مسئله مشخص می شود یعنی ما در دفتر به علم تفصیلی می رسیم؛ آن وقت دو علم اجمالی در اینجا منعقد می شود که یکی از آنها ذو طرفین است و علم اجمالی دیگر ذو طرفین نخواهد بود بلکه ذو طرف واحد است ولی آن مشکوک است. علم اجمالی اول اینکه شخص می داند که یا پنج درهم بدهکار است یا ده درهم. شش درهم و هفت درهم و امثال ذلک ندارد، یا [بدهکاری اش] نسبت به زید پنج درهم است یا ده درهم، این یک علم اجمالی است. یک علم اجمالی دیگر دارد که به قول مرحوم نائینی حاکم بر این است و آن علم این است که می داند آنچه که در دفتر است حق همان می باشد؛ یعنی می داند آن چیزی که در دفتر است مسئله را فیصله می دهد و آن چیزی که ما فی الدفتر است نسبت به این دین علم تفصیلی است.

در اینجا باید ببینیم که آیا عقلاً به صرف تیقن به خمسة درهم رضایت می دهند که دیگر به دفتر مراجعه نکنند و بعد آن پنج درهم را بپردازند و بگویند که چون در بقیه شک داریم شک بدوی می شود و موجب انحلال علم اجمالی می شود، آیا می توانند چنین کاری انجام دهند؟! جواب چیست؟! اگر بگوییم که می توانند پس این مسئله ای خلاف ارتکاز عرف است؛ چون همه می گویند که باید به دفتر مراجعه شود. اگر بگوییم که نمی توانند پس ما چه دلیلی بر الزام به رجوع بما فی الدفتر داریم؟! آنچه که ما در شرع به آن پایبند هستیم تعلق ذمه به اداء دین است تا وقتی که علم ما به موضوع باقی مانده است. ما الآن در اینجا پنج درهم را یقین داریم، براساس این پنج درهم ذمه ما به اداء پنج درهم مشغول است در بقیه شک می کنیم، در اینجا ملزم مراجعه به دفتر از کجا آمده است؟! است؟! است؟! است!؟

احتیاط، مکفی از علم تفصیلی

مگر در هر جا که می توانیم به علم تفصیلی برسیم حتماً باید در آنجا به علم تفصیلی عمل کنیم؟! در خیلی از موارد هست که احتیاط مکفی از علم تفصیلی هست؛ مثلاً ما می توانیم در مراجعه به روایات، احکام و امثال ذلک به علم تفصیلی برسیم ولی احتیاط می کنیم و من باب مثال انجام نمی دهیم، این چه اشکالی دارد؟! تلمیذ: خود عمل کردن به ظواهر موجب علم تفصیلی است، به ظاهر عمل می کنیم.

استاد: نه، این در جایی است که وصول به علم تفصیلی برای ما ممکن باشد، اگر ظواهر نباشد ممکن

نیست.

تلمیذ: ممکن است نص پیدا کند ولی همین که ظاهر آمد به آن عمل می‌کند.
استاد: همان.

تلمیذ: مؤید همان مطلب است.

استاد: نه، ما هم می‌توانیم این مطلب را بیان کنیم که با وجود علم تفصیلی، انسان می‌تواند یا نه؟ این یک

...

تلمیذ: ... او که می‌تواند علم تفصیلی پیدا کند اما لازم نیست، همان مقدار که ظاهر حدیثی باشد،
ظاهرش این باشد، می‌تواند عمل کند.

استاد: یعنی ولو اینکه من باب‌مثال انسان به علم برسد؟!

تلمیذ: نه، اگر می‌تواند علم پیدا کند.

استاد: اگر می‌تواند، یعنی اگر می‌تواند ...

تلمیذ: یعنی می‌تواند عمل به ظاهر کند.

استاد: بنابراین بنا بر عقیده شما وجوب فحص از عمومات و اطلاقات و امثال ذلک نداریم به جهت اینکه
می‌تواند بدون اینکه به مخصّصات مراجعه کند به اصالة العموم و ...

تلمیذ: این مقدار از ظواهر حجت می‌شود ...

استاد: حجیتش اقتضائی است، در حجیت ...

تلمیذ: اگر احتمال قید می‌دهد، احتمال خصوصیت می‌دهد دنبال کند بعد از آن [عمل کند].

استاد: هان، بله این درست است. آن در جایی است که برای او اطمینان پیدا شود بر اینکه [نیست] اما
فرض در جایی است که علم قطعی می‌تواند برای ما پیدا شود و ما بدون اینکه علم قطعی پیدا کنیم - همین طور
کتاب جلوی ما است طبعاً می‌توانیم دو صفحه ورق بزنیم - و حکم را به دست بیاوریم، بگوییم که نه! ما در
اینجا احتیاط می‌کنیم، ما می‌توانیم، در اینجا این می‌شود.

بنابراین ما چه ملزومی داریم بر اینکه حتماً باید به دفتر مراجعه شود؟! انسان یا احتیاط می‌کند یا ترک
می‌کند یا اینکه اصلاً موضوع برداشته می‌شود؛ قبل از اینکه انسان بخواهد به دفتر مراجعه کند اصلاً موضوع
از بین می‌رود. فرض کنید که اگر من در همین مانحن‌فیه پنج درهم را پرداخت کنم، آیا علم اجمالی من منحل
می‌شود یا نه؟ منحل می‌شود چون شک من [بعد از پرداخت] شک بدوی می‌شود، وقتی شک بدوی شد دیگر
اصلاً تکلیفی باقی نمانده است تا به دفتر مراجعه کنم گرچه می‌دانم که اگر به دفتر مراجعه کنم علم تفصیلی
پیدا می‌کنم؛ اما ملزم برای مراجعه به دفتر دیگر در اینجا باقی نمی‌ماند در حالی که همه عقلا بر این هستند که او

باید به دفتر مراجعه کند.

تلمیذ: خود علم اجمالی موجب می شود که باید به دفتر مراجعه شود.

استاد: نه، چرا؟! اینکه علم اجمالی ...

تلمیذ: اینکه پنج تومان بدهد شک بدوی نمی کند، شک بدوی در صورتی است که از همان اول علم اجمالی نباشد.

استاد: نه، این دو علم اجمالی ...

تلمیذ: در هر کجا که می دانم یکی از این دو اناء نجس است، علم اجمالی اقتضاء می کند که اجتناب کنم، یکی را می ریزم، آیا این شک بدوی می شود؟!

استاد: بله، مبنای ما هم همین است، شک بدوی می شود دیگر.

تلمیذ: نه، شک بدوی نمی شود.

استاد: پس بحث های قبلی ما چه بود؟!

تلمیذ: شک بدوی این است که اول من شک دارم ...

استاد: نه.

تلمیذ: علم اجمالی با ارائه یکی ...

استاد: عرض من در آنجا این بود که اینکه می گفتند: ما بقای تکلیف می کنیم، در صورتی است که موضوع برای استصحاب باقی باشد. در جایی که علم اجمالی برای ما اشتغال ذمه آورد، **أحد الإنائین** بود، الآن إنائین دیگر وجود ندارند بلکه یک اناء است، این اناء با آن علم اجمالی اول یکی است؟! موضوع یکی است؟! من وقتی گفتم که یک متر از این فرش نجس شده است، الآن موضوع علم اجمالی در اینجا چیست؟! یکی از **خمسۃ أقسام، الآن واحد من خمسۃ أقسام** در اینجا نجس است یا متنجس است من باب مثال یک متر معین از این فرش را طاهر کردم آیا موضوع در اینجا با موضوع اول یکی است یا تفاوت پیدا کرد؟! الآن می شود **أحد من أربعة أقسام نه خمسۃ أقسام** چون یکی از دایره علم اجمالی بیرون آمد یعنی یقین دارم بر اینکه این یک متر خاص دیگر از دایره علم اجمالی بیرون است، شبهه روی **أحد من الأربعة** می رود، **أحد من الأربعة** با **أحد من الخمسة** تفاوت ندارد؟! پس شما چه چیزی را در اینجا استصحاب می کنید؟! آن چیزی که برای شما ملزم بود **أحد من الخمسة** بود که الزام احتراز و اشتغال را آورد، **أحد الأربعة** که نبود. اول علم و ذهن شما به **أحد من الخمسة** تعلق گرفت، **واحد من الخمسة** وجوب احراز را برای شما آورد، الآن شما **واحد من الأربعة** دارید؛ پس الآن با چه حکمی شما در اینجا وجوب اجتناب را استصحاب می کنید؟! به چه ملاکی؟!

تلمیذ: همان واحد من الخمسة کل پنج تا را مسجل کرد.

استاد: نه، **واحدٌ من الخمسة** در صورتی مسجّل می‌کند که خود **واحدٌ من الخمسة** هم باقی باشد اگر باقی نباشد چه؟!

وجود و عدم حکم، دائر مدار بقاء موضوع

در بحث‌های گذشته عرض کردم - چون می‌دانستم مسئله به اینجا می‌رسد دائماً روی این قضیه خیلی دور می‌زدم - که همیشه تکلیف به بقاء موضوع باقی است. وقتی که حکم به حرمت زنا می‌آید تا وقتی است که این زن در اینجا باشد، اگر این زن مُرد آیا دوباره حرمت زنا در اینجا می‌آید؟! موضوع دیگر نسبت به مورد خاص در بین نیست، حالا نسبت به کلی قبول داریم.

اصلاً یک مثال خیلی عادی بزنیم، شما وقتی که انگور برای سرکه می‌اندازید، مگر اول به خمر تبدیل نمی‌شود؟! وقتی که اول انگور را می‌اندازید ابتدا در اینجا حکم حلیت آمده است؛ چون انگور است، آب انگور است، یک هفته که از آن گذشت حکم به نجاست می‌آید چون تبدّل موضوع شد، دو هفته یا یک اربعین و امثال ذلک که از آن گذشت، دوباره موضوع تبدّل می‌شود. همیشه حکم وجوداً و عدماً دائر مدار بقاء موضوع است. آن حکمی که بر وجوب احتراز از شبهه محصوره در اینجا آمده است **واحدٌ من الخمسة** بوده است؛ الآن **واحد من الأربعة** شده است؛ پس دیگر ما در اینجا مُلزَمی برای احتراز نداریم. حالا در اینجا هم همین‌طور است؛ در اینجا می‌دانیم به واسطه رجوع به دفتر برای ما علم تفصیلی پیدا می‌شود، حالا چه کسی گفته است که مراجعه کنیم؟! هیچ کس. ما یک علم اجمالی بین خمسة و عشرة داریم، وقتی پنج تا را می‌پردازیم علم اجمالی ما منحل می‌شود، وقتی که منحل شد اصلاً مُلزَمی به وجوب رجوع به دفتر نیست؛ درحالی که عقلاً می‌گویند: باید به دفتر مراجعه کرد، این برای چیست؟! نکته‌اش همین است.

این همان بزنگاهی است که مرحوم نائینی از آن نکته غافل است و خیال کرده است که با تعنون علم اجمالی به عنوان، وجوب فحص نسبت به موارد مشکوک در اینجا برای انسان پیدا می‌شود. آقای خوئی و بعضی دیگر هم این مطلب را پذیرفته‌اند ولی از ناحیه دیگر اشکال کرده‌اند.^۱ آنچه که در اینجا هست این است که از ابتدا علم اجمالی اول شما فانی در آن علم اجمالی است، اصلاً فایده‌ای در اینجا ندارد. شما دو علم اجمالی دارید؛ یک علم اجمالی که می‌بینید این دین بین پنج و ده دائر است. یک علم اجمالی دیگر دارید که می‌دانید آن چیزی که در دفتر است واقعیت دارد پس آن چیزی که واقعیت دارد این پنج و ده را کنار زد و بی‌اثر کرد. وقتی که شما اولاً می‌دانید مطلب حق و واقع و اصابت به واقع در ما فی الدفتر است، هزارتا علم اجمالی هم داشته باشید - من علم اجمالی بین خمسة و عشرة دارم، علم اجمالی بین خمسة و سته دارم، علم اجمالی بین

^۱ محاضرات فی الأصول، ج ۵، ص ۲۵۵.

خسمة و سبعة دارم - هیچ فایده‌ای ندارد، تا وقتی که شما می‌دانید آنچه که ما فی الدفتر است؛ یعنی ذهن شما اولاً بلا اول رفته است به آن چیزی که ما فی الدفتر است. می‌دانید آن چیزی که ما فی الدفتر است ممکن است خمسة باشد یا ممکن است سته باشد یا ممکن است عشرة باشد یا ممکن است مائة باشد یا ممکن است مائتین یا امثال ذلک باشد. پس در قبال آنچه که ما فی الدفتر است، آن علم تفصیلی بر این علم اجمالی حاکم شده است یعنی دیگر در اینجا این علم اجمالی را بی‌اثر کرده است؛ پس در واقع شما اصلاً علم اجمالی در اینجا ندارید. علم اولاً بلا اول خورده است بر آن چیزی که ما فی الدفتر است، حالا با این وجود شما علم اجمالی هم داشته باشید این علم اجمالی دیگر فایده ندارد و این به جهت این نیست که چون عنوان است اصلاً شما عنوان هم نداشته باشید. من باب مثال شما ابتدا علم اجمالی بین خمسة و عشرة داشته باشید بعد در اینجا در ذهنتان می‌دانید آنچه که زید بگوید حق است - منظور نسبت به مانحن فیه نیست، عنوان در اینجا ندارد - کلام زید چه نسبت به موضوعات و چه نسبت به احکام و امثال ذلک حق است. مثلاً حضرت شهادت خزیمه را به جای شهادت عدلین به حساب آوردند^۱ این هم به همین نحو می‌شود، حالا فرض کنید که خزیمه شهادت داد بر اینکه دین تو نسبت به زید این قدر است، دیگر ما عنوان در اینجا نداریم، شهادت داد بر اینکه این دار، دار زید است، این شهادت عدلین حساب می‌شود. اگر شارع در مانحن فیه بگوید یا ما از جای دیگر استنباط کردیم که مثلاً آنچه را که او بگوید، نه نسبت به این موضوع بلکه منظور کل قضیه است یا خوابی که ما بینیم قضیه‌ای را روشن کند یا هر چیزی که به عنوان به خصوص در اینجا نیست؛ ما فی الدفتر نیست، کتب بما فی ایدینا نیست بلکه جنبه‌ای کلی که فقط مثبت حکم و مثبت موضوع است، این برای ما مهم است نه عنوان داشتن، عنوان داشتن در اینجا برای ما مهم نیست. اگر ما در اینجا چنین چیزی داشته باشیم آن حاکم بر همه علوم اجمالی ما هست و همه را تحت الشعاع قرار می‌دهد، این باید در اینجا لحاظ شود.

علم اجمالی قطعی موجب وجوب فحص

بنابراین علم اجمالی که موجب وجوب فحص است، عبارت است از علم قطعی اجمالی ما؛ یعنی علمی است که اطراف ندارد، خمسة و عشرة ندارد، فقط یک طرف دارد که آن طرف بما فی الدفتر است. فقط یک طرف در اینجا دارد ولو اینکه من هزار بار هم قبل از اینکه به دفتر مراجعه کنم علم اجمالی داشته باشم که یا خمسة است یا سته، یا خمسة است یا سبعة، یا خمسة است یا خمسة عشر، یا خمسة است یا عشرين، اینها هیچ فایده‌ای ندارد. همه اینها تحت الشعاع آن علم قطعی ذهنی من است که آن به چیزی که ما فی الدفتر می‌باشد

^۱ الکافی، ج ۷، ص ۴۰۰:

«... قال فعجب له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال: «يا خزيمه شهادتك شهادة رجلين»»

تعلق گرفته است؛ بنابراین من در اینجا یک علم بیشتر ندارم و آن علم من به دفتر تعلق گرفته است؛ ولی اجمالاً تعلق گرفته است، دیگر بقیه علم‌های اجمالی بی‌خاصیت هستند، هزاران هم داشته باشیم بی‌خاصیت هستند. روی این حساب است که عقلاً فرد را الزام می‌کنند که بما فی الدفتر مراجعه کند و صرفاً به اخراج خمسه اکتفا نکند و قائل به تبدل موضوع به شبهه بدویه و انحلال علم اجمالی در اینجا نشود، علتش این است و اما در مانحن فیه این طور نیست.

مطلب سوم

اشکال دیگر در اینجا این است که شما می‌خواهید دین زید را با علم اجمالی ما مقایسه کنید به یک عموماتی که ما می‌دانیم یک‌سری عموماتی در شرع داریم که یک‌سری مخصّصات هم در این کتب دارند، آن عموماتی که ما در شرع داریم چندتا است؟ حالا یا سیصدتا یا دویستتا یا چهارصدتا است دیگر، به این علم اجمالی داریم، ما در انحلال علم اجمالی گفتیم که تطابق علم تفصیلی با علم اجمالی باید حاصل باشد؛ یعنی اگر فرض کنید که ما در ابتدا می‌دانستیم دو قسمت از این خمسه نجس هست بعد یک قسمت از این خمسه پاک شد هنوز علم اجمالی ما به حال خودش باقی است، این علم اجمالی مُلزم است. اگر ابتدا می‌دانستیم یک قسمت از این فراش در اینجا نجس است، الآن علم تفصیلی به طهارت یک قسمت پیدا کردیم این علم اجمالی منحل است. چرا؟ چون علم تفصیلی ما منطبق است با آن علم اجمالی که اولاً برای ما پیدا شده است بنابراین باعث انحلال می‌شود.

در مورد دین زید می‌دانیم که مقداری هست که برای ما مشخص نیست، آن مقدار هم فی الدفتین است، مراجعه به دفتین می‌کنیم؛ آن علم تفصیلی می‌خورد به آن مقدار دینی که نسبت به زید داشتیم، یر به یر می‌شوند و به‌طور کلی قضیه منحل می‌شود؛ یعنی در اینجا انحلال تکوینی پیدا می‌شود نه تنها حکمی؛ بلکه اصلاً واقعی و تکویناً انحلال پیدا می‌شود؛ اما در مانحن فیه که این طور نیست، کجا در مانحن فیه این طور است؟! من می‌دانم یک‌سری عموماتی در اینجا داریم، آن عمومات چندتا است؟ مقداری است من باب مثال سیصدتا است. من وقتی که در اینجا به **الکتب بما فی ایدینا** و به این عموماتی که در نظر بود حدود سیصدتا مراجعه کردم، با یک مطالعه یک شبه من باب مثال به سیصدتا عام برخورد کردم و سیصدتا مخصّص هم برای آن پیدا کردم؛ بنابراین وقتی که مخصّص پیدا کردم این تطبیق باعث شد که آن علم اجمالی اول من منحل شود و از بین برود، این مخصّصات با آن مخصّصات منطبق شد؛ پس دیگر لازم نیست که به بقیه مخصّصات مراجعه کنم. پس این چه ربطی به دین و دفتر دارد؟! چه ربطی به تعنون علم اجمالی ما به عنوان دارد؟! پس این اشکال دوباره به حال خودش باقی است.

بله، در مانحن فیه اگر می‌خواهید برای دین مثال بزنید باید این طور مثال بزنید - یعنی مانحن فیه این طور

است، اشکالی که از این ناحیه دوباره به مرحوم نائینی وارد است از این نقطه است - که اگر ما بدانیم نسبت به زید و عمرو و امثالهم بدهی داریم، ما چندتا شریک هستیم؛ من یکی هستم، حسن یکی است، حسین، تقی و ... هر کدام ما یک عده طلبکار داریم، من می‌دانم که دو یا سه‌تای از اینها مربوط به من می‌شود، سه‌تا را می‌دانم که مربوط به من می‌شود و مقدارش فی الدفتین است؛ یعنی الآن معنون به فی الدفتین است. مراجعه به دفتین می‌کنم، این دو یا سه مقداری که یقین دارم حسن و حسین و تقی هست را پیدا می‌کنم و می‌پردازم، حالا شک می‌کنم که بقیه دیونی که در دفتر هست آیا متعلق به طلبکارهای من است یا متعلق به طلبکارهای بقیه است؟ در اینجا برائت جاری می‌کنم. در کتاب هم همین‌طور است؛ یعنی یک‌سری عموماً می‌دانیم که می‌دانیم مخصّصات آن عموماً در کتاب است، اگر می‌دانیم چهارصدتا است باید چهارصدتا مخصّص پیدا کنیم، اگر می‌دانیم سیصدتا است باید سیصدتا پیدا کنیم؛ ولی ما که علم غیب نداریم بر اینکه چندتا عام در شریعت آمده است، علم غیب داریم؟! نه؛ نمی‌دانیم. مگر اینکه همین‌طور اصلاً به طاق بزنیم و بگوییم که اصلاً می‌دانیم و این علم ما تعلق گرفته است به هرچه را که از الآن تا آخر عمرمان به عموماً برخورد می‌کنیم، این دیگر علم اجمالی نیست، علم اجمالی آن است که دایره‌اش مشخص باشد، اینکه من از الآن به هر عامی که در شریعت اطلاع پیدا کنم ممکن است که مخصّصاتی داشته باشد، خیلی هنر نیست! ممکن است عمه من هم چنین علم اجمالی پیدا کند اینکه هنر نیست! علم اجمالی آن است که از اول دایره‌اش مشخص باشد؛ من یک مقدار علم دارم آن یک مقدار چقدر است؟! بگو دویست‌تا، صدتا، چهارصدتا، سیصدتا، ما مقداری عام در شرع داریم که آن مقدار باید حتماً مخصّص داشته باشند یا اینکه اگر مخصّصی داشته باشند در کتاب است، حتی نمی‌توانیم ادعا کنیم که حتماً دارند، چه کسی گفته است؟! از کجا وحی آمده است بر اینکه این عموماً می‌دانیم، مخصّص دارند؟! پس علم اجمالی این‌طوری ترسیم می‌شود که می‌دانیم حداقل دویست‌تا عام داریم که اگر مخصّص داشته باشند در این کتبی است که بایدینا هستند. ما دویست‌تا عام می‌بینیم، مخصّصش را هم می‌بینیم، حالا یا برابری می‌کند یا نمی‌کند، بالأخره به اندازه تفحص نسبت به این دویست‌تا بر فرض مخصّص را کنار می‌گذاریم، نسبت به بقیه عام‌هایی که می‌رسیم این علم اجمالی ما منحل می‌شود، وقتی که منحل شد ما نسبت به بقیه می‌توانیم برائت جاری کنیم؛ درحالی که کسی نمی‌تواند ملتزم شود؛ چون این همه مخصّصاتی که هستند کجا رفته‌اند؟! پس اشکال دوباره به حال خودش باقی است و به اینکه شما برای علم اجمالی عنوان درست کرده‌اید، این عنوان درست کردن موجب رفع اشکال نخواهد بود؛ بلکه دفع این قضیه فقط به این است که [به هر عامی برخورد کردیم باید به مخصّصش که در کتب بایدینا هست مراجعه کنیم].

البته بعضی‌ها اصلاً قائل شده‌اند بر اینکه علم اجمالی مدرک برای وجوب فحوص نیست، مثل مرحوم آقا ضیاء که می‌گوید: اصلاً علم اجمالی مدرک برای وجوب فحوص نیست، آن چیزی که هست این است که ما

علم داریم بر اینکه همیشه شارع عمومات و اطلاقات خودش را در معرض تخصیص و تقيید و امثال ذلک می آورد.^۱ البته این حرف صحیحی است. اما اگر بخواهیم درست کنیم و مدرک برای وجوب فحص را علم اجمالی قرار دهیم باید این طور بگوییم که ما علم داریم بر اینکه هر عامی که از شرع وارد شده است مخصّصش در این کتبی است که **بأیدینا** هستند، آن وقت با توجه به این مطلب ما در اینجا به هر عامی که برخورد کنیم می دانیم که باید به مخصّصش مراجعه کنیم، مشکل با این قضیه راحت حل می شود. این دفع اشکال از این نقطه نظر و آن سه اشکالی که به مرحوم نائینی از جهت حل مشکل به واسطه تعنّوش به علم اجمالی بود. مطالبی هم در تقریرات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - نسبت به این قضیه است که إن شاء الله برای جلسه بعد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ مقالات الأصول، ج ۲، ص ۶۲:

«و بمثل هذا العلم الإجمالي يكتفى - أيضا - دليلا لوجوب الفحص عن كلية الأحكام، فضلا عن الفحص عن المخالف للظواهر، من دون فرق - أيضا - بين ظواهر الكتاب و السنة، علاوة [على] دعوى معرضية الظواهر المزبورة لقيام القرينة على خلافها، فيجب الفحص كي به يخرج الظاهر المسطور عن المعرضية.»